

وصیت یون خلد در شب وفات

امام صادق (علیه السلام) از پدرانش... از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خبر داد که رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شب وفاتش به امام علی (علیه السلام) فرمود: ای ابی الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (صلی الله علیه و آله) وصیتش را به امام علی (علیه السلام) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود:

یا علی، بعد از من دوازده امام است و بعد از آن‌ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش «محمّد» مستحفظ از آل محمد واگذار نماید. آن‌ها دوازده امام هستند و پس از آن‌ها، دوازده مهدی خواهند بود؛ پس «هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می‌نماید. او سه نام دارد؛ نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبدالله و احمد و اسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است.

ترجمه کتاب غیبت نسخ طبرستان ص ۲۰۰ ج ۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کسانی که در ایمانشان جایگاهی برای غیب نباشد، در حقیقت، به آخرت ایمان ندارند؛ چراکه آخرت، غیب است. کسی که درخواست می‌کند ایمانش صد در صد مبتنی بر معجزه مادی ظاهری باشد، به طوری که هر جایگاهی را برای حضور غیب در ایمان از بین ببرد، چگونه به آخرت (غیب) ایمان می‌آورد؟ پاسخ‌های روشنگرانہ، ج ۷

انسان اساساً بر معرفت خدا سرشته شده است، چون بر صورت و شکل خدا خلق شده است؛ یعنی انسان تجلی الله در عوالم آفرینش است. همان‌طور که می‌دانیم صورت و شکل هر چیز تا اندازه‌ای حکایتگر و بیانگر حقیقت آن چیز است؛ اما هنگامی که عموم مردم از راه خدا اعراض کردند و مشغول دنیا گشتند و از پروردگارشان غافل و متذکران گروه خاص و اندکی شدند که در آسمان تاریک مانند ستاره می‌درخشند، مشیت و اراده خدا به سبب رحمتش به این تعلق گرفت که رسولانی را از بین همین گروه خاص و اندکی که شنیدند و متذکر شدند، انتخاب کند؛ و آن‌ها را فرستاد تا غافلان و مشغولان به دنیا را متذکر شوند و راه را به آن‌ها نشان داده و آن‌ها را به سمت خدا حرکت دهند؛ تا بعضی از این غافلان نجات یابند و متذکر شوند و فضل خدا و برتری این نجات‌یافتگان نخست را دریابند.

بنابراین، اصل این است که همه مردم متذکر شوند و نیازمند کسی نباشند که آن‌ها را به یاد خدا بیندازد؛ اگر خداوند رسولی مبعوث کند، فرض این است که بدون معرفی خودش به‌عنوان رسول، مردم او را بشناسند.

سید احمدالحسن، کتاب عقاید اسلام، ص ۱۴

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي

(جن و انس را نیافریدم، مگر برای اینکه مرا پرستند)

(ذاریات، ۵۶)

معرف

باید از فورم شروع کنیم

نظر شما چیست اگر این احساس و نگرش منفی‌گرا را به عمل تبدیل کنیم؟ نظر شما چیست که شعاری علم کنیم غیر از درد و حسرت، بلکه شعاری که انبیا و اوصیا آن را حمل کردند.

ادامه مطلب در صفحه دوم



می‌بینیم که دور کردن اخلاق و سلوک و روابط عمومی از مدار دین و قطع رابطه آن با بینش کلی به حیات، آن را از چهارچوب مرجعی ثابت و از موضوعیت مورد اتفاق محروم کرده...

تلاش بر جدایی اخلاق از دین

ادامه مطلب در صفحه سوم

نسب سید احمدالحسن

سید احمدالحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمدبن‌الحسن‌العسکری (علیه السلام) می‌باشد. سید احمدالحسن، وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد که برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) بشارت تولد ایشان را دادند؛ و فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی (علیه السلام) و حضرت ایلیا (علیه السلام) برای مسیحیان و یهودیان می‌باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی (علیه السلام)، در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی (علیه السلام) همچون دعوت رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می‌کنند؛ این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود: ۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول‌الله (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است. ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده‌اند و با آن، همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده. ۳) پرچم البیعه‌الله «دعوت به حاکمیت خدا»

سردبیر

انسانیت و شناخت

سعادت بشر به‌یقین در گرو شناخت اوست. شناخت صحیح، عمیق، گسترده و مفید از ویژگی‌های انسان‌های فهمیم، بصیر و آینده‌نگر است. شناخت جایگاه انسان در مجموعه دستگاه خلقت، ارزش وجودی و کرامت انسانی بشر، افکار و اندیشه‌ها و احساسات گوناگون بشر و مسائلی از این قبیل باعث شده که به‌طور مداوم در پی شناخت خود و پدیده‌های پیرامون خود باشد. تعبیر امام علی (علیه‌السلام) که فرموده‌اند شناخت خود، سودمندترین شناخت‌هاست، حکایت از اهمیت نقش شناخت در ارزشمند شدن انسانیت انسان است.

به طبع شناخت صحیح باعث سامان‌بخشیدن به همه احوالات انسان خواهد شد و روابط وی با پدیده‌ها را سامان می‌بخشد.

از مسائل مهم خودشناسی این است که انسان جایگاه اصلی خود در میان خلائق را دریابد. جایگاهی که باعث شده گوی سبقت در معرفت را حتی از ملائکه برپاید. یقیناً معرفت تنها از طریق صاحبان معرفت حقیقی که همانا خلفای الهی هستند، تحقق‌پذیر می‌باشد. کسانی که انسانیت خود را در حد اعلای خود پرورش داده و شایستگی خلیفه خدا بودن را پیدا کردند. خلفای الهی مراحل خودشناسی را در آموزه‌های خود شرح داده و راه طی‌شده را در عمل به بشریت نشان دادند و مرحله خودسازی را جهت تحقق هدف متعالی خلقت فعال کرده و خود پیشگام این حرکت انسانی هستند؛ تا انسان آگاهانه و آزادانه در این میدان کارزار بین انسانیت و حیوانیت انتخاب کند.

مناظره هشام بن حکم با مرد شامی در موضوع امامت

مرحوم کلینی، در کتاب کافی، از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام صادق (ع) بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت:...

ادامه مطلب در صفحه چهارم



حکم الهی به اطاعت از اولوالأمر. مطلق است

در دلالت آیه بر عصمت اولوالأمر تردیدی وجود ندارد. دلالت آیه بر عصمت اولوالأمر دو گونه تقریر شده است...

ادامه مطلب در صفحه چهارم

بایستی از خودم شروع کنم

اصلاح

اولین گام‌های اصلاح، شروع کردن از خود است. بنابراین از خودمان شروع کنیم یا بهتر است بگوییم: از خودم شروع کنم تا نیازمند این نباشم که اشخاص دیگری ببینند و امور را تغییر دهم و اصلاح نمایم.

اکنون سؤال اینجاست چگونه آغاز کنیم؟ شاید به‌خود بگوییم من برای تغییر وضع موجود چیزی در دست ندارم؛ مثلاً توانایی دفاع از مظلوم یا اطعام گرسنه یا سرپرستی بیوه یا یتیمی را ندارم. باید بدانم که من تصمیم گرفتم برای اصلاح امر عمل کنم و تنها به انتقاد فساد نپردازم ولی بایستی این را هم بدانم که اصلاح یا عمل، همیشه کار آسانی نخواهد بود؛ لذا لازم است آماده شوم، ولی چگونه؟ امام احمدالحسن (ع) در مقدمهٔ کتاب گوساله جلد اول می‌فرمایند:

«تحصیل علوم عقلی و نقلی کار دشواری نیست؛ اما اینکه غذای خود را سه روز به اسیر و در راه‌مانده و مسکین بدهی، در حالی که شکمت از گرسنگی به پشت بجسید ـچنانکه امیرالمؤمنین (ع) عمل نمودـ کاری است بس دشوار؛ اینکه عمرت را صرف نیکبختی مردمان و جلوگیری از تجاوز و ظلم در حق ایشان کنی، کاری است بس دشوار؛ اینکه در راه خدا همچون امام حسین (ع) همه چیزت را بدهی، کاری است بس دشوار!».

اکنون به قصه امام علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام نگاهی بیاندازیم. باشد که خدا ما را مورد رحمت خویش قرار دهد و ما را از عبرت‌گیرندگان قرار دهد.

ابن‌عباس درمورد ایّه: (يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ وَيَخْفَوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِنَتَا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا). (انسان، ۷ و ۸) (همان بندگانی که] به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می‌ترسند و به [پاس] دوستی [خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دهند؛] می‌گویند: امام حسن و امام حسین مرخص شدند و پیامبر و همچنین باقی مردم از آن‌ها عیادت کردند و گفتند: ای ابالحسن! کاش برای فرزندانند نذر می‌کردید. امام فرمود: اگر شفا یابند سه روز را برای رضای خدا روزه می‌گیرم و حضرت فاطمه نیز این چنین کرد. همچنین فقه نوبیه گفت اگر سروران ما شفا یابند سه روز روزه می‌گیرم.

آن دو کودک شفا یافتند و نزد آل محمد چیزی درخانه برای خوردن نبود. امام علی (ع) نزد شمعون خیبری رفته و سه صاع جو قرض گرفت و آن‌ها را آورد و به فاطمه داد. ایشان آن را آرد کرد و نان پخت؛ و علی (ع) با پیامبر (ص) نماز گزارد. سپس به خانه آمد و طعام جلوی ایشان گذاشته شد. در این هنگام مسکینی بر در ایستاد و گفت: السلام علیکم یا اهل‌بیت محمد. من مسکینی از فرزندان مسلمین هستم، به من غذا دهید؛ امینوارم خدا شما را از سفرهٔ بهشتی اطعام کند. علی (ع) صدای او را شنید. دستور داد همهٔ طعام را به او بدهند. روز و شب را فقط با آب سر کردند.

روز دوم فاطمه (س) برخاست و نان پخت. علی با رسول خدا نماز گزارد و سپس برایش غذا

عامه مردم آزاده هستند یا برده؟

از سخنان گهربار سید احمدالحسن علیه‌السلام

«اگر آزاده باشند اکنون دلایل زیادی دال بر صدق دعوت و حقایقت آن وجود دارد که طالب حق را ملزم به قبول آن می‌کند. این ادله همان ادلهٔ پیامبر اسلام (ص) است؛ و از جملهٔ آن‌ها معجزه و خبرهای غیبی زیادی است که برای انصار حاصل شده و برخی از آن‌ها جمع‌آوری و منتشر شده است.

۲- آیا واجب است همهٔ مردم معجزه را ببینند؟

جز حذیفه کسی تسبیح‌گفتن ریگ در دستان مبارک رسول خدا را نشنید.

و تنها آن شخص یهودی با گرگ سخن گفت؛ و به‌جز اصحاب و انصار رسول خدا (ص) کسی ناله‌های تنهٔ درخت خرما را نشنید؛ و به‌غیر از کافران قریش کسی حرکت درخت را ندید. همچنین شیر دادن گوسفند ام‌عبید و دیگر معجزاتی که برای پیامبر ذکر کردند.

مانند این امور در این دعوت اتفاق افتاد؛ از جملهٔ آن‌ها، من بندهٔ مسکین مستکین بر چشمان برخی از شیوخ حوزهٔ علمیهٔ نجف در ابتدای دعوت در زمان صدام کافر (لعنه الله) دست کشیدم و پرده‌ها کنار زده شد و ملائکه و ملکوت آسمان‌ها را مشاهده کردند و برای برخی از آن‌ها معجزات مادی رخ داد و بعد از مدتی کفر ورزیدند و گفتند ساحر است و احضار جن می‌کند و غیره. گویی این آیه را نخواندند که خداوند می‌فرماید: (وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرِجُونَ) (حجر، ۱۴) (و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشاییم و آن‌ها پیوسته از آن بالا روند).

و اکنون بعضی از آن‌ها برگشتند و پس از اینکه در گذشته از دعوت مرتد شده بودند، دوباره بیعت کردند.

برادرم! شما جگر مرا پرخون کردید؛ درست مانند گذشتگانتان که جگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خون کردند».

سید احمدالحسن (ع)، پاسخ‌های روشنگرانه، پرسش ۴۹

اعمال بزرگ که در ساحت الهی برای انسان نمایان می‌شوند

روزی از عبد صالح، سید احمدالحسن (ع)، دربارهٔ معیار تمایز بین مردم در آخرت پرسیدم؛ که مضمون جواب ایشان این‌گونه بود:

تمایز در آخرت بر اساس ایمان و عملی است که انسان برای آخرت خویش تقدیم کرده است.

(وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرْىٰ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ) (نجم، ۳۹-۴۱) (و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست؛ و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد؛ سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند).

و اینکه تلاشی را در قیامت ـکه دیری نمی‌گذردـ مشاهده خواهد کرد.

(وَمَن أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا). (اسراء، ۱۹) (و کسی که آخرت را بخواهد و برای آن کوششی درخور آن انجام دهد، درحالی‌که مؤمن است، پس آنان تلاششان مورد قدردانی خواهد بود).

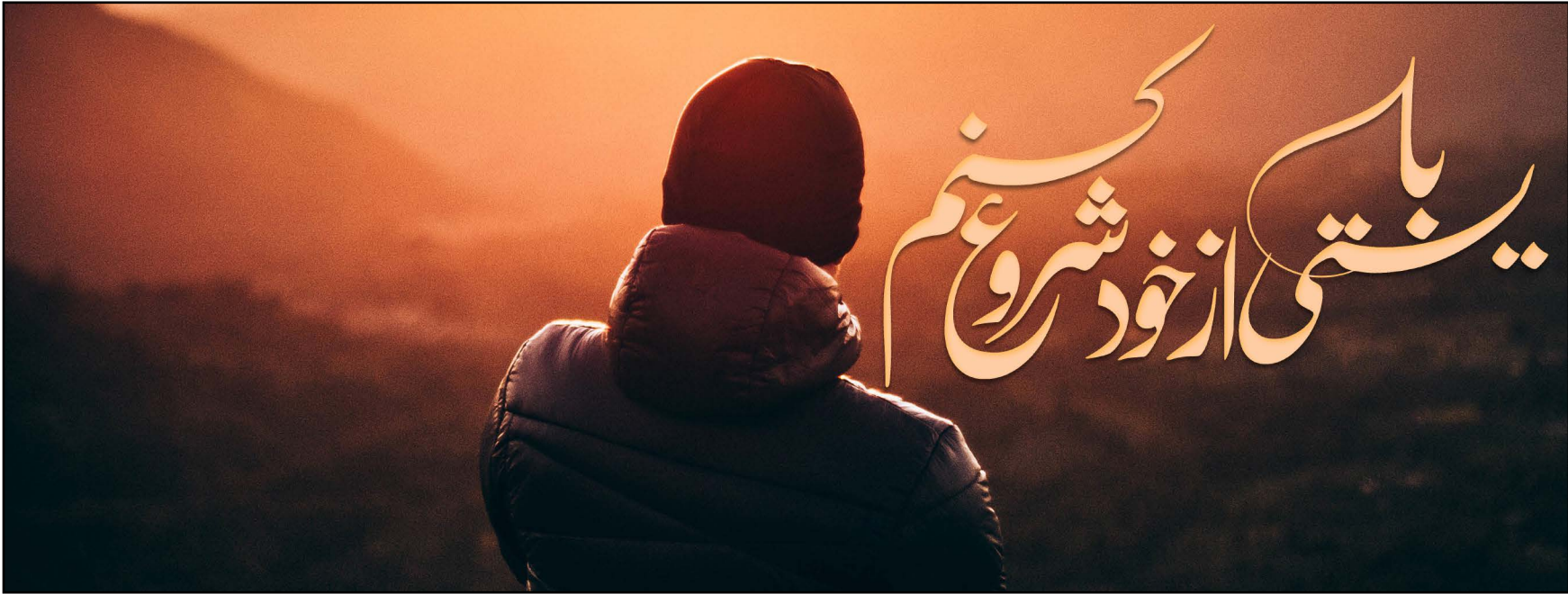
(فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنسَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَاذْكُرُوا مَا كُنْتُمْ تُدْعَوْنَ بِهِ وَتَذَكَّرُوا وَأُولَٰئِكَ فِي سَبِيلِي لِقَاءٍ مُّجْتَمِعِينَ) (توبه، ۱۰۲) (پس پروردگارشان دعای آنان را مستجاب کرد [و فرمود:] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، خواه مرد یا زن، [گرچه] همه از یکدیگرید، تباه نمی‌کنم [و بی پاداش نمی‌گذارم]. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه‌هایشان رانده شده و در راه من آزار و اذیت دیده، جنگیده و کشته شدند، قطعاً من لغزش‌هایشان را می‌پوشانم و در باغ‌هایی که نهرها از زیرشان جاری است، واردشان می‌کنم. [این] پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو تنها نزد خداست).

بنابراین خداوند عمل هیچ کسی را که برای آخرت عمل کرده، از بین نمی‌برد و بهترین پاداش را به او می‌دهد؛ ولی اگر به آیه آخر نگاه کنی، اعمال بزرگ که در ساحت الهی برای انسان نمایان می‌شوند چه هستند؟

(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَآخَرُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا).

به سبب ایمانشان رانده می‌شوند؛ به سبب ایمانشان مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند؛ به سبب ایمان به خلیفهٔ خدا شکنجه می‌شوند. برخی از این امتحانات که شاید کسی از آن‌ها رنجیده شود، اگر خالصانه باشد، از برترین اعمال خواهد بود؛ که برای مؤمن به سبب یاری‌کردن خلیفه الهی واقع می‌شود. در کلام ایشان (علیه‌السلام) یادآوری و آرامشی دیدم و آن را برای مؤمنان نقل کردم.

د. علاء سالم



آوردند. در این هنگام صدای یتیمی را شنیدند که گفت السلام علیکم یا اهل‌بیت محمد. من یتیمی

از فرزندان مهاجرین هستم و پدرم شهید شده است، به من غذا بدهید. غذا را به او دادند و دو روز را تنها با آب‌خوردن سپری کردند.

در روز سوم حضرت فاطمه (س) باقی جو را آرد کرد و نان پخت و علی (ع) همراه با پیامبر (ص) نماز گزارد و سپس به خانه رفت. غذا برای ایشان آوردند. در این حال اسیری بر در آمد و گفت: السلام علیکم یا اهل‌بیت النبوه. اسیرمان کردید و ما را به‌بند کشاندید ولی به ما اطعام نمی‌کنید؟ به او غذا دادند و سه روز بدون غذا ماندند و به‌جز آب چیزی نخوردند. رسول خدا (ص) نزد آنان آمد و آثار گرسنگی را در آن‌ها دید؛ تا این آیه نازل شد: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لِمَ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا [تا این آیه] ... إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا». (انسان، ۱ الی ۹) (آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل‌ذکری نبود؟! ... ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم). (این‌اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۳۰) قرآن می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدُجُونَ تِجَارَةً لَّنْ يَبُورَ * لِيُؤْفِقَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِدَّهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ) (فاطر، ۲۹-۳۰) (در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می‌خوانند و نماز برپا می‌دارند و از آنچه به آن‌ها روزی داده‌ایم، نهان و آشکارا اتفاق می‌کنند، امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد؛ تا پاداششان را تمام به آن‌ها عطا کند و از افزون‌بخشی خود در حق آنان بیفزاید که او آمرزندهٔ حق‌شناس است).

شاید مهم‌ترین چیزی که باید دانست این است که اگر کسی مال خود را در راه خدا نبخشد،



از سخنان گهربار سید احمدالحسن علیه‌السلام



اغفال مردم، سلاح سوداگران دینی

(آیا به یکدیگر سفارش کرده‌اند، بلکه این گروه از مردم، سرکش و نافرمانند)».

مردم را چه شده است که به اقوام و ملت‌های قبل از خود توجه و التفات نمی‌کنند، و یا عبرت نمی‌گیرند تا خود را از آنان دور کرده و از دام آن‌ها نجات یابند. در این آیه خداوند می‌خواهد مردم را به این حقیقت ملتفت سازد؛ و آن، یکی‌بودن راه و روش فقهای گمراه در مواجهه با دعوت‌های پیامبران و اوصیاست. از آن‌ها کورکورانه تقلید و پیروی نکنید. صفحات تاریخ اقوام و ملت‌های پیشین را ورق زده و ببینید که چگونه علمای گمراه بی‌عمل آن‌ها را منحرف کرده و باعث شدند که با پیامبران و اوصیا، به خیال انجام فعل نیکه مبارزه کنند.

و می‌فرماید: (آیا از قرآن پرسیده‌اید که چه کسی برای ابراهیم آتش برافروخت؟ و چه کسی خواستار قتل عیسی شد؟ و چه کسی با نوح، هود، صالح، شعیب، موسی، یونس و تمام انبیاء و اوصیاء به مبارزه برخاست؟ اگر با خود انصاف به خرج ندهید و اکنون پاسخ این سؤال را ندهید، قطعاً پاسخ این سؤال را در آتش و این‌گونه خواهید داد: (وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَ) (احزاب، ۶۷) (و گویند خدایا ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان (فاسد) خود را کردیم و ما را به راه گمراهی کشیدند).

و نیز در خطبهٔ محرم فرمودند: (عاقلی پیدا نمی‌شود که به عقل خود احترام بگذارد و اعتقاد داشته باشد، کسانی که در جامعه با رسالت‌های جدید دینی مقابله می‌کنند، گروهی غیر از رجال دین نیستند!!! همان کسانی که خداوند در قرآن کریم، آن‌ها را به اشراف و بزرگان وصف می‌کند و جامعهٔ گمراه‌شده، آنان را متخصص، یا دارای قدرت تشخیص شناخته و در نهایت در شناخت حقانیت یا ابطال رسالت دینی جدید، در جامعه‌ای که پیامبر یا وصی با آن می‌آید، به‌طور کامل به آن‌ها اعتماد می‌کنند؛ و متأسفانه مردم حکم آن‌ها را بدون تدبیر و اندیشه و تحقیق قبول می‌کنند؛ و حتی بدون توجه به اینکه این اشراف و بزرگان و فقهای گمراه، بزرگترین زیان‌دیده از رسالت‌ها و دعوت‌های اصلاحی و انقلاب‌های بزرگ فرستادگان و اوصیاء هستند؛ پس چگونه مردم به آن‌ها اعتماد کرده، و خود را از ناحیهٔ علمای دین در آمان می‌بینند و دربارهٔ حقانیت یا بطلان قضیه‌ای، آن‌ها را قاضی می‌گذارند، درحالی‌که آنان یکی از دو طرف این قضیه هستند. و چگونه مردم خود را از ناحیهٔ آنان در امان میبینند، درحالی‌که همیشه همان تعامل را با دعوت‌های انبیاء و اوصیای خدا تکرار می‌کنند.

(قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (اعراف، ۶۰)، (قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) (اعراف، ۶۶)، (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشِرًا مُثَلَّنًا وَمَا نَرَاكَ أَنْتَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُادِيَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ) (هود، ۲۷)، (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَوَعْنَا بِهَذَا فِي آيَاتِنَا الْأُولَى) (مؤمن، ۴۴)، (وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمَشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ) (ص، ۶).

«گروهی از علمای قومش گفتند، که ما تو را سخت در گمراهی می‌بینیم». «گروهی از علمای قومش که کافر شدند گفتند، ما تو را سفيه و بی‌خرد می‌یابیم و گمان می‌کنیم که تو سخت از دروغگویان باشی». «بزرگان قوم در پاسخ گفتند، که ما تو را مانند خود بشری بیشتر نمی‌دانیم و پیروان تو اشخاصی پست و بی‌قدر بیش نیستند، و ما هیچ‌گونه مزیتی بر شما نسبت به خود نمی‌بینیم. بلکه شما را دروغ‌گو می‌پنداریم». «بزرگان قوم که کافر شدند در پاسخ چنین گفتند، که این شخص جز آنکه بشری مانند شماست که می‌خواهد بر شما برتری یابد، فضیلت دیگری ندارد و اگر خدا می‌خواست فرستاده‌ای را بر بشر بفرستد، همانا از فرشتگان می‌فرستاد. ما این سخنانی که این شخص می‌گوید را از پدران پیشین خود هیچ نشنیده‌ایم». «و گروهی از بزرگان قوم چنین رأی دادند، که بر پرستش خدایان خود ثابت قدم باشید، این کاری است که مراد همه است».

به‌درستی که ما از منطق فرعون که از مردم می‌خواهد هیچ‌گونه تفکر و تدبیری نکنند، رنج می‌بریم: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» «فرعون گفت: جز آنچه می‌بینم به شما نمی‌نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم».

و متأسفانه مقیاس‌ها نزد این مردمان دگرگون شده و سبب خلقت نزد آن‌ها به نزاع برای بقا تا ابد تغییر یافت؛ ولی باید گفت که این مسئله شکست خورده و انواع پیشگیری‌های پزشکی و مقاومت در برابر بیماری‌ها توانسته ماندگاری را برای بشر امروزی رقم بزند؛ بلکه مشکلات را دوچندان کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: (قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (جمعه، ۸) (بگو: آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سراغ شما می‌آید؛ آنگاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آنچه [در روی زمین] می‌کردید، آگاهتان خواهد کرد).

این آیه سلوک کسی که از اخلاق دور شود و در لذت‌ها و شهوات و جمع مال بدون قیدوشرط و خوردن حقوق بندگان غرق شده و فکر نکند که روزی مرگ به سراغ وی خواهد آمد و به بعد از مرگ ایمان ندارد را به وضوح بیان می‌دارد. بنابراین از بین رفتن اخلاق مانند صبر و راضی‌شدن به مشیت الهی و آنچه برای انسان مقدر شده، باعث انحراف بسیاری از مردم و نزدیک‌شدن به دروغ و حيله‌گری و ابروریزی و تحمل ستم و اهانت شده است. با این وجود انسان تنها به موجوی تبدیل شده که تنها می‌خورد و می‌نوشد و نفس می‌کشد و تولید نسل می‌کند و می‌میرد؛ و این دقیقاً به مانند حیات حیوانات و گیاهان می‌ماند.

اما ارتقای روحی و عقلی و اخلاقی نزد انسان امروزی امر خیالی شده و در گذشته مانده است؛ درحالی‌که انسان نیاز مبرم به غذای روحی یعنی مکارم اخلاق دارد تا بتواند به مبارزه با دنیا و مادی‌گری برود؛ چراکه تنها سلاح برای بیرون‌رفت از امتحان زندگی با نتایجی به سود وی که در زندگی به کمک وی می‌آید همین مکارم اخلاق است و حتماً برای حیات اخروی وی نفع کلانی خواهد داشت.



اغفال مردم، سلاح سوداگران دینی

منطق قرآنی به وضوح می‌فرماید: (وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ * أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ) (زمر، ۱۹–۱۷) (و[الی] آنان که خود را از طاغوت به‌دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند؛ و به‌سوی خدا بازگشته‌اند؛ آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند. اینان‌اند که خدایشان راه نموده و اینان‌اند همان خردمندان * پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده [کجا روی رهایی دارد] آیا تو کسی را که در آتش است می‌رهانی؟).

قرآن به گوش‌سپردن و پیروی از حق، تشویق می‌کند و این بدان معناست که جستجو و تحقیق با جدیت و انصاف‌ورزی در خصوص شنیده‌هایی که می‌شنود و به‌ویژه درمورد مسائل سرنوشت‌ساز که انسان باید خود تصمیم اصلی را بگیرد و نباید به گفته‌های دیگران اعتماد کند یا اینکه سلوک جمعی یا آموزه‌های موروثی در تصمیم او دخالت کنند؛ چراکه قرآن در بیشتر آیات از چنین امری به شدت نهی می‌کند.

(وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا) (احزاب، ۶۷) (و می‌گویند پروردگارا! ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند).

(إِنَّهُمْ أَلَقُوا آيَاهُمْ ضَالِينَ * فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ * وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ) (صافات، ۷۱–۶۹) (آن‌ها پدران خود را گمراه یافتند * پس ایشان به دنبال آن‌ها می‌شتابند * و قطعاً پیش از آن‌ها بیشتر پیشینیان به گمراهی افتادند).

(بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ) (زخرف، ۲۲) [[نه؛] بلکه گفتند ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پی‌گیری از آنان راه‌یافتگانیم).

و در این‌جا دو نوع گفتنمان را می‌خوانیم:

۱– بنابراین ای مردم! به خوبی ببندیشید و به هیچ‌کس اجازه ندهید شما را خوار و سبک بشمارد؛ تا جایی که شما را در صف کسانی قرار دهد که فرستادگان و خلفای خداوند در زمینش را تکذیب نموده‌اند و دربارهٔ وحی خدا از طریق رؤیا و مکاشفه گفتند: «خواب‌هایی است پریشان». خداوند، سخن پلید آنان را که امروز بی‌خردان، بی‌هیچ تفکر و تدبیری تکرار می‌کنند، این چنین حکایت می‌فرماید: (بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ) (انبیاء، ۵) (بلکه گفتند: خواب‌هایی است آشفته؛ بلکه اصلاً آن را به‌دروغ به خدا نسبت داده است؛ نه، بلکه او یک شاعر است؛ پس باید معجزه‌ای برای ما بیاورد همان‌گونه که پیشینیان [با معجزات] فرستاده شدند).

ای مردم! علمای گمراه و پیروانشان شما را فریب ندهند. خودتان بخوانید، جست‌وجو کنید، دقت کنید، بیاموزید و خودتان حقیقت را بیابید. به هیچ‌کسی تکیه نکنید تا برای آخرت شما تصمیم بگیرد؛ که فردا پشیمان خواهید شد درحالی‌که پشیمانی سودی نخواهد داشت. (خطبهٔ محرم)

مردم را چه شده که به‌جای پیروی و تقلید کورکورانه از فقهای گمراه، متوجه نمی‌شوند و آگاه نمی‌گردند یا دست‌کم به تحقیق و بررسی روی نمی‌آورند! آن‌ها را چه شده که پیوسته در یک اشتباه، سقوط و پیوسته همین نتیجه را تکرار می‌کنند: (و قالوا ربَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبَرَاءَنَا فَأَصْلُونَا السَّبِيلَا) (احزاب: ۶۷) (و می‌گویند: پروردگارا! ما تنها از آقایان و بزرگان خود را اطاعت کردیم؛ پس آن‌ها ما را به گمراهی کشانند).

۲– گفتمانی که مورد نگوهش قرآن است: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ) (فصلت، ۲۶) (و کسانی که کافر شدند شدند گفتند به این قرآن گوش ندهید و سخن لغو در آن اندازید شاید شما پیروز شوید).

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (بقره، ۱۰۰) (بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی‌آورند).

(وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (انعام، ۳۷) (لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند).

(وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ) (انعام، ۱۱۱) (ولی بیشترشان نادانی می‌کنند).

(وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (اعراف، ۱۷) (و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت).

(وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ غَفٍّ وَإِنَّ وَجْدَنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ) (الاعراف، ۱۰۲) (و در بیشتر آنان عهدی [استوار] نیافتیم و بیشترشان را جداً نافرمان یافتیم).

(وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُؤْنِسُ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ) (یونس، ۳۶) (و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی‌کنند [ولی] گمان به‌هیچ‌وجه [آدمی را] از حقیقت بی‌نیاز نمی‌گرداند. آری خدا به آنچه می‌کنند داناست).

(أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَفْقَلُونَ إِنَّ هُم إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلَا) (فرقان، ۴۴) (یا گمان داری که بیشترشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه‌ترند).

این همان حقیقتی است که قرآن کریم دربارهٔ اکثریت یاد کرده است. آیا انسان عاقل آن را ملاک تشخیص حق قرار می‌دهد و کورکورانه پشت سرشان به راه افتد یا رهبری را به‌دست کسی دیگر تسلیم می‌کند؟!

سید احمدالحسن یمانی می‌فرماید: «فقهای گمراه یا همان‌گونه که قرآن، آن‌ها را به اشراف و بزرگان وصف می‌کند، حتی عباراتی را که با آن به مقابله یا پیامبران و اوصیا پرداختند، تغییر نمی‌دهند، تا اینکه خداوند متعال فرمود: (أَتَوَاصُوا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ)

تلاش برای جدایی اخلاق از دین

... و درنتیجه باعث شد که هرچیزی حتی امور اساسی راسخ و ثابت‌های پرارزش از طریق تغییرات آرام و نرم به مسائلی فرعی و یا پس‌زمینه‌های فرهنگی و یا نماد روشنفکری محروم شوند.

خطرناک‌تر از این موضوع، موضوع «غرف» است که اندکاندک تغییر پیدا کرده تا درنهایت با وضعیت بی‌ارزش منسجم گردد. همان‌گونه که اگر جامعه‌ای انحراف اخلاقی و سلوکی در آن منتشر شود، به‌تدریج توانایی فشار تربیتی بر منحرفین جامعه خود را از دست خواهد داد. چون کسانی که این فشارها را اعمال می‌کنند جماعتی اندک خواهند بود و موضع‌گیرهای آن‌ها موضع شک‌برانگیزی خواهدشد و از نیروی قدرتمند تبدیل به جماعتی اندک و غریب در میان منحرفین می‌شوند (خوشا به‌حال غرباء)، بلکه امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر پا پس خواهد گذاشت به صورتی که ضروریات انحراف، فزونی یافته تا جایی که این انحراف پایه می‌گیرد و مصلحان کوتاه آمده و تنها نقش آن‌ها در این میان به نظریه‌پردازی در خصوص جوهر انسان و اصول اخلاقی و سخن از سنت‌ها و مکروهات و واجبات و محرمات خلاصه خواهد شد.

جدایی اخلاق از دین باعث شد که انسان امروزی فراموش کند که دنیا فناپذیر و ازلی نیست. از یاد برد که دنیا محل درو کردن نیست، دنیا جای راحتی و آسودگی نیست. درحقیقت این زندگانی به‌هیچ عنوان زندگانی مطلوب نخواهد بود و انسان نبایستی هنگامی که دچار بحران می‌شود جزع و فزع نماید چراکه این مسئله کاملاً طبیعی است و انسان باید خود را برای مواجه شدن با اتفاقات زندگی آماده کند و به قضاوقفر خود از خلال مزین شدن به مکارم اخلاق، راضی باشد تا از لحاظ روحی ارتقاء پیدا کرده و به سعادت برسد. و از آنجایی که دینا محل آزمایش بزرگ می‌باشد، انسان همیشه درطول حیات خویش درمعرض امتحان قرار دارد و نباید از این آزمایش نالان باشد بلکه به افضل‌ترین مکارم اخلاق که همانا صبر می‌باشد مزین گردد. امور مادی و سطحی هرازچندگاهی ممکن است مشکلات را برای وی حل‌وفصل کنند ولی همیشه اینگونه نخواهد بود و کسی که دوری از خداوند را برگزیده، اگر او را به نعمت و آسایشی مورد آزمایش قرار داده یقین داشته باشیم که این بدترین بلای ممکن خواهد بود ولی اینان نمی‌دانند.

خداوند می‌فرماید: (وَلَوْ لَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالْإِخْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِن فِصَّةٍ وَمَمَآجٍ عَلَيْهَا يُظْهِرُونَ) (زخرف، ۳۳) (و اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند، قطعاً برای خانه‌های آنان که به [خدای] رحمان کفر می‌ورزیدند، سقف‌ها و نردبان‌هایی از نقره که بر آن‌ها بالا روند قرار می‌دادیم).

امروزه متأسفانه دنیاگرایی باعث شد که وجدان و شعور و سلوک بیشتر مردم بعد از اینکه از اخلاق الهی که آن‌ها را از بقیه خلق‌الله متمایز کرده است دوری کرده دیدگاه آن‌ها به مرگ را به دیدگاهی غیرمعقول بدل کرده و آن را غیر قابل هضم‌وفهم کرده است و این امر باعث شد که مرگ را مصدر مبارزه‌گری تلقی کنند و بایستی تا آخرین لحظه زندگی در برابر آن مقاومت کنند .

خداوند می‌فرماید: (قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَآؤُلَا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ) (جمعه، ۶) (بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید).

حکم الهی به اطاعت از اولوالأمر، مطلق است

در دلالت آیه بر عصمت اولوالأمر تردیدی وجود ندارد. دلالت آیه بر عصمت اولوالأمر دو گونه تقریر شده است. هرگاه خداوند به اطاعت بی قید و شرط از کسی فرمان دهد، آن فرد معصوم خواهد بود؛ زیرا تردیدی نیست که خداوند انجام گناه را برای کسی روا نمی‌دارد و آن را نمی‌پسندد؛ به‌عبارت‌دیگر، معصیت و گناه مورد نهی خداوند است نه مورد امر او. از طرفی اگر اولوالأمر معصوم نباشند، احتمال اینکه در امر یا نهی خود مرتکب خطا شوند و دیگران را به انجام گناه فراخوانند وجود دارد. اکنون اگر چنین موردی پیش آید از یکطرف باید از او اطاعت کرد، چراکه بر اساس آیه موردبحث، اطاعت از اولوالأمر بدون هیچ‌گونه قید و شرطی واجب است، و از طرف دیگر نباید از او اطاعت کرد چراکه مستلزم ارتکاب گناه است که مورد نهی الهی است. اشکال اگرچه در آیه، اطاعت از اولوالأمر به‌صورت مطلق واجب شده است؛ ولی اولاً: عقل، به جایز نبودن اطاعت از کسی که به معصیت خداوند دستور می‌دهد حکم می‌کند؛ و ثانیاً: در حدیث نبوی مشهور تصریح شده است که: (لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق)؛(در معصیت خالق نباید از مخلوق اطاعت کرد) این دو قاعده عقلی و شرعی، اطلاق آیه را مقید می‌سازند و مفاد آیه این خواهد شد که اطاعت از اولوالأمر در غیر معصیت خداوند واجب است. در این صورت، آیه بر عصمت اولوالأمر دلالتی ندارد.

پاسخ در دو قاعده عقلی و شرعی یادشده، تردیدی نیست؛ ولی باید توجه داشت هرگاه مطلبی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد، مقتضای لطف الهی این است که مکلفان را بر آن آگاه سازد. چنان‌که اطاعت از خدا و پیامبر (ص) به حکم عقل واجب است، اما به دلیل اهمیت مسئله، خداوند در آیات متعدد به آن اشاره فرمود. به این اوامر یا نواهی در اصطلاح، اوامر و نواهی ارشادی گویند. قرآن کریم این روش را در مورد دیگری نیز که اهمیت آن در حد مسئله موردبحث ما نیست به کار گرفته است؛ چنان‌که در مورد احسان به پدر و مادر ـکه خود از مستقلات عقلیه استـ نخست مؤمنان را به آن توصیه می‌کند و آنگاه یادآور می‌شود که اگر پدر و مادر، انسان را به شرک برانگیزند نباید از آنان اطاعت کرد و چنین احسانی نسبت به آنان پسندیده نخواهد بود. (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَسَنًا وَإِنْ كَانَا مِنْكَ لِشْرًا لِّبِئْسَ لَكَ بِيَعْلَمَ فَلَا تُطِيعُهُمَا...) (عنکبوت، ۸) (و به انسان سفارش کردیم به پدر و مادر خود نیکی کند، [ولی] اگر آن‌ها بکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، از ایشان اطاعت مکن).

در اینجا با این‌که دایره اطاعت از پدر و مادر محدود به فرزندان است نه کل جامعه اسلامی، و از طرفی معصیتی که فرض شده، شرک

مناظره هشام بن حکم با مرد شامی در موضوع امامت

مرحوم کلینی، در کتاب کافی، از یونس بن یعقوب روایت کرده که گفت: خدمت حضرت امام صادق (ع) بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من فقیه و متکلمم و برای مناظره با اصحاب شما آمده‌ام. امام صادق (ع) فرمود: سخن تو از گفتار پیامبر است یا از پیش خودت؟ گفت: هم از گفته پیامبر و هم از خودم. امام فرمود: پس تو شریک پیامبری؟ گفت: نه. امام فرمود: از خدای عزوجل وحی شنیده‌ای که به تو خبر دهد؟ گفت: نه. امام فرمود: چنانکه اطاعت پیامبر را واجب می‌دانی، اطاعت خودت را هم واجب می‌دانی؟ گفت: نه.

یونس بن یعقوب گوید: حضرت به من توجه نمود و فرمود: ای یونس! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود خودش را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! اگر علم کلام را خوب می‌دانستی با او سخن می‌گفتی. من گفتم: افسوس. پس گفتم: قربانت گردم، من شنیده‌ام که شما از علم کلام نهی نموده و فرموده اید: وای بر اهل کلام، زیرا می‌گویند که این مطلب را قبول داریم و آن را قبول نداریم، مدعی می‌تواند به این موضوع تمسک جوید و به آن نمی‌تواند، و این را می‌فهمیم و آن را نمی‌فهمیم. اما فرمود: من گفتم وای بر آنان اگر گفته مرا رها کنند و خواسته خود را تعقیب نمایند. آن گاه امام به من فرمود: بیرون برو و هر کس از متکلمین را دیدی بیاور.

یونس بن یعقوب گوید: من بیرون رفته و حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم را که علم کلام را خوب می‌دانستند آوردم؛ و نیز قیس بن ماصر که به عقیده من در کلام بهتر از آنان بود و علم کلام را از حضرت علی بن الحسین (ع) آموخته بود آوردم. چون همگی در مجلس قرار گرفتیم امام صادق (ع) سر از خیمه (ای که در کوه کنار حرم برای حضرتش می‌زدند و چند روز قبل از حج آنجا مستقر می‌شدند) بیرون کرد، ناگاه شترسواری که به سرعت حرکت می‌کرد به نظر رسید، امام فرمود: به پروردگار کعبه سوگند که این هشام است، ما گمان کردیم منظور حضرت هشامی است که از فرزندان عقبیل است که او را بسیار دوست می‌داشت. چون وارد شد، دیدیم که هشام بن حکم است، و او در عنقوان جوانی بود و همه بزرگتر بودیم.

هویت دومین شخصیت عظیم کرهٔ خاکی

معرفی از زبان خودشان:

بنده‌ای مسکین که مانند شما امیدوار به رحمت خدا هستم و خادمی که در پیشگاه خداوند قرار گرفته‌ام نه از او بهشت و نه رضای او را خواستارم و هیچ‌چیزی را خواستار نیستم بلکه فقط خادمی هستم که منتظر اوامر اویم و اگر بررسی چه چیزی می‌خواهی؟ در پاسخ می‌گویم که او چه می‌خواهد؟ و اگر او تمام عمر مرا به خدمت خود بگیرد و سپس مرا وارد آتش دوزخ کند عادل حکیمی است، بلکه نسبت به من احسان نموده است و در برابر وی گناهکاری مقصر خواهیم بود. این گفته‌ها را از روی مبالغه یا اینکه تنها کلامی که بر زبان جاری کنم نیست، بلکه حقیقی است که نفس من بر آن مستقر و پایدار است. (سید احمدالحسن (ع)، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، ج۳، سؤال ۳۳۷)

هدف:

هدف من همان هدف انبیا و اوصیا (ع) است؛ تا تورات و انجیل و قرآن و هر آنچه در مورد آن‌ها اختلاف ایجاد شده را روشن کنم و انحراف یهود و نصاری و مسلمانان و خروج آن‌ها از شریعت الهی و مخالفت آن‌ها با وصایای انبیا را نشان دهم. خواست و اراده من همان خواست و اراده‌ی خداوند سبحان ومتعالم است؛ اینکه ساکنان کره‌ی زمین جز به آنچه خداوند اراده فرموده است، عمل نکنند، زمین پر از عدل و داد شود همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است، گرسنه‌ها سیر شوند و هیچ فقیری بی‌سرپناه نباشد، تنیم‌ها بعد از غم‌های طولانی شاد شوند و زنان بیه

به خداوند است که از بزرگ‌ترین گناهان می‌باشد و در زشتی آن جای تردید وجود ندارد، اما خداوند مکلفان را نسبت به آن هشدار داده است. اگر در اولوالأمر نیز احتمال خطا داشت، یعنی احتمال داشت که آنان افراد را به معصیت خداوند دستور دهند، به طریق اولی چنین هشدار و تنبیهی لازم بود. از نبود چنین هشدار و تنبیهی روشن می‌شود که حکم الهی به اطاعت از اولوالأمر واقعاً مطلق است و اطلاق آن جز با عصمت اولوالأمر قابل توجیه نیست.



رفع اختلاف می‌کند باطل گفته‌ام؛ زیرا که کتاب و سنت وجوه گونه‌گونی دارد و معانی مختلفی را متحمل است، و اگر بگویم اختلاف داریم، از آنجایی که هر یک از ما مدعی حق می‌باشیم، قرآن و سنت اختلاف ما را رفع نکرده است؛ بنابراین پاسخی نداریم که بگویم، الا آنکه من حق دارم که همین سؤال را به او برگردانم. امام فرمود: از او بپرس تا بدانی که سرشار است. شامی پرسید: چه کسی به مخلوق خیراندیش تر است، پروردگارشان یا خودشان؟ هشام پاسخ داد: پروردگارشان از خودشان خیراندیش تر است. شامی گفت: آیا پروردگار شخصی را تعیین فرموده که ایشان را متحد کند و ناهمواریشان را هموار سازد و حق و باطل را به ایشان باز گوید؟

هشام گفت: در زمان پیامبر یا امروز؟ شامی گفت: در زمان رسول خدا (ص) که خود آن حضرت بود، امروز کیست؟ هشام گفت: همین بزرگواری که اینجا نشسته و مردم برای حل مشکلات خود به سویش رهسپار می‌گردند و او، به میراث علمی که از پدرانش دست به دست گرفته، اخبار آسمان و زمین را برای ما بیان می‌فرماید. شامی پرسید: من چگونه می‌توانم این را بفهمم؟ هشام گفت: هر چه می‌خواهی از او بپرس. شامی گفت: عذری برایم باقی نگذاشتی، بر من لازم است که بپرسم. امام صادق (ع) فرمود: ای شامی! می‌خواهی گزارش سفر و راهت را بیان کنم که چنین بود و چنان بود. شامی با سرور و خوشحالی گفت: راست گفتی! هم اکنون، به خدا، اسلام آوردم. امام صادق (ع) فرمود: نه، بلکه هم اکنون به خدا ایمان آوردی. اسلام پیش از ایمان است؛ به وسیله اسلام از یکدیگر ارث برند و ازدواج کنند، و به وسیله ایمان ثواب برند (و تو که هم اکنون مرا به امامت شناختی بر عبادات ثواب گیری). شامی عرض کرد: درست فرمودی! گواهی می‌دهم که شایسته عبادتی جز خدا نیست و محمد (ص) رسول خداست و تو جانشین اوصیاء هستی.

امام صادق (ع) برایش جا باز نمود و فرمود: هشام با دل و زبان و دستش یاور ماست، سپس فرمود: ای حمران! با مرد شامی سخن بگو. او وارد بحث شد و بر شامی غلبه کرد. سپس فرمود: ای طاقی! تو با او سخن بگو. او هم سخن گفت و غالب شد. سپس فرمود: ای هشام بن سالم! تو هم گفتگو کن. او با شامی برابر شد. سپس امام صادق (ع) به قیس ماصر فرمود: تو، با او سخن بگو. او وارد بحث شد و حضرت از مباحثه آن‌ها می‌خندید، زیرا که مرد شامی گیر افتاده بود. آن گاه حضرت به مرد شامی فرمود: با این جوان، یعنی هشام بن حکم، صحبت کن. مرد شامی عرض کرد: حاضرم، پس خطاب به هشام، گفت: ای جوان! درباره امامت این مرد (امام صادق علیه السلام) از من بپرس.

هشام (از سوء ادب او نسبت به ساحت مقدس امام) خشمگین شد بطوری که می‌لرزید، سپس به شامی گفت: ای مرده! آیا پروردگارت به مخلوقش خیراندیش تر است یا مخلوق به خودشان؟

شامی گفت: پروردگارم نسبت به مخلوقش خیراندیش تر است. هشام پرسید: در مقام خیراندیشی برای مردم چه کرده است؟ شامی گفت: برای مردم حجت و دلیلی تعیین فرموده تا متفرق و مختلف نشوند، و او ایشان را با هم الفت دهد و اختلافشان را رفع کند و به فرائض پروردگار آگاهشان سازد.

هشام گفت: او کیست؟ شامی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله است. هشام گفت: بعد از رسول خدا (ص) کیست؟ شامی گفت: قرآن و سنت است. هشام پرسید: آیا قرآن و سنت برای رفع اختلاف امروز ما سودمند است؟ شامی گفت: آری. هشام گفت: پس چرا ما و شما اختلاف داریم، و برای مخالفتی که با شما داریم از شام به اینجا آمده‌ای؟!

شامی خاموش ماند؛ امام به مرد شامی فرمود: چرا سخن نمی‌گویی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما اختلافی نداریم خلاف واقع گفته‌ام، و اگر بگویم قرآن و سنت از ما

نیازهای مادی خودی را با عزت و کرامت به دست آورند و اینکه عدالت، رحمت و صداقت که مهم‌ترین موارد در شریعت الهی است، فراگیر گردد. (سید احمدالحسن (ع)، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، ج۱، س۲)

نصیحت:

ای مردم! فقهای گمراه و پیروانشان شما را فریب ندهند. خودتان بخوانید، جست‌وجو کنید، دقت کنید، بیاموزید و خودتان حقیقت را بیابید. به هیچ‌کسی تکیه نکنید تا برای آخرت شما تصمیم بگیرد؛ که فردا پشیمان خواهید شد درحالی‌که پشیمانی سودی نخواهد داشت: (وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) (احزاب، ۶۷) (و می‌گویند: پروردگار! ما تنها از آقایان و بزرگان خود اطاعت کردیم؛ پس آن‌ها ما را گمراه کردند).

این نصیحت من برای شماس‌ت؛ و به خدا سوگند، نصیحت کسی است که دلسوز شماس‌ت، مهربان به شماس‌ت، پس در آن نیک بیندیشید و دقت کنید و چوپان را از گرگ‌ها تشخیص دهید. (سید احمدالحسن (ع)، خطبه محرم)

اسم حقیقی:

احمدالحسن (سید احمدالحسن، کتاب پاسخ‌های روشنگرانه، ج۱، س۲)

خادم شما، احمد (صفحه فیس‌بوک سید احمدالحسن (ع))

منابع رسمی دعوت مبارک یمانیت موعود، سید احمدالحسن

سایت مؤسسه وارثین ملکوت


VARESIN.ORG

ارتباط با ما


@ZAMANE_ZOHOUR

صفحه رسمی فیس‌بوک سید احمدالحسن


/AHMED.ALHASAN.10313

سایت رسمی فارسی


ALMAHDYOON.CO

سایت هفته‌نامه زمان ظهور


ZAMANEZOHOOR.COM

کانال تلگرام هفته‌نامه زمان ظهور


@ZAMAN_ZOHOUR

